

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۹ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۸۳

قصائد

- ۷۹ -

در مدح شهزاده محمود سدوزائی^۱

باشد از قد و دهان تو نشان، اندر *چمن
خال رخسار تو، هندو و نگارستان چین
زلف مشکین تو زنجیر است، در پای خرد
کرده پیدا از نهان، افراسیاب حسن تو
هرکه ببند خال مشکین بر رخت، گوید شده ست
گیسوان پُرشکن گر برفشانی، بر زمین
گر بُدی در عهد خسرو، حسن تو، بگداختی
سرو اگر گردد روان و غنچه گر گوید سخن
چشم مستان تو، آهو و چراگاه ختن
روی زیبای تو خورشید است، بر طرف چمن
بیژن و زنجیر و چاه، از خال و گیسو و ذقن
آنچه دارد لاله بر دل ظاهر، از روی سمن
صد هزاران جان و دل ریزد به خاک، از هر شکن
شگر از رشک لبانت، همچو شگر در آلبن

^۱ این قصیده در دیوان بدون عنوان است؛ عنوان را مصحح پورتال از متن قصیده استخراج کرده است!!!

^۲ این قصیده در نسخه فیض محمد کاتب اصل موجود نیست

^۳ "لین": (بر وزن "کفن") کلمه عربی و به معنای "شیر". درین، که "شیر" محتوی "شکر" و یا "شکر" جزء لایتجزای "شیر" است، کافی ست، به کلمه "شیرین" نگاه کنیم، که منسوب است، به "شیر". ترکیب "شیر و شکر" هم مؤید این سخن است!!! (مصحح پورتال)

چشم و ابروی تو با مژگان بدان ماند، که هست
 بر سپهر دلبری، روی تو ماه نوربخش
 نازک اندامی چنان، کاندر برت باشد، درشت
 کس چه داند؛ چیست درد هجر و رنج عاشقی
 آتش حسن تو بُرد آب نکویان، چون نشاند
 گوهر اکلیل شاهسی، دُرّ بحر سلطنت
 ابرکف شهزاده محمود آن، که در خیل ملوک
 آن، که هنگام کرم، هر قطره از بحر کفش
 هیئت^۴ پیکار او در دشت، شیر است و شکار
 ای ز خیل چاکرانت، چاکری، آپور پشنگ
 ریزه خوار سُفره عام تو، معن زانده
 جرعه نوش جام انعام تو، یکسر شیخ و شاب
 امر امر ترا، مأمور، سُگان^۵ زمین
 آتش خشم تو گر بر سقف گردون بگذرد
 بی‌نیاز از سایه طوبا شود، تا روز حشر
 روز هیجا کافتاب از گرد در پوشد، زره
 از نهیب مرکبان^{۱۱} جنبان شود، روی زمین
 گه تن شیرافگان گردد تهی، ناگه ز سر
 گاه از ابر کمان بارد قضا، باران تیر
 بر سر جنگاوران از هرطرف، خیل اجل
 چون تو پای اندر رکاب آری، به هنگام^{۱۳} قتال
 لشکر خصم آنچنان گردد پریشان، هرطرف
 ریزد از تیغ تو سرها، در میان معرکه

زنگی از مشکین کمان، چون ترکمان، ناوک فگن
 در ریاض نیکوئی قد تو، سرو سیمتن
 گزر کنند از اشتهای روح قدسی، پیرهن
 تا نبیند درد عشق و رنج هجرانت، چو من
 آتش کین، آب تیغ شاه انجم انجمن
 رَوْحَهُ بُستان دولت، لطف فیض ذوالمنن
 اختران مثلش نیارند از قَرَنها، در قَرَن
 هست دریائی، وزان هر قطره، بحر موجزن
 نسبت شمشیر او با مُلک، روح است و بدن
 ای ز رزم رزمگاهت، شمه ای، رزم پشَن
 پرده دار مجلس جاه تو، سیف ذوالیزن
 شکرگوی خوان احسان تو، یکسر مرد و زن
 حاکم حُکم ترا، محکوم، حُکام^۸ زَمَن
 چون بنات‌النعش^۹ از هم بگسلد، نظمِ اَپَرَن
 هرکه سازد یکزمان در سایه لطف، وطن
 آسمان از قرص مه در رخ کشد، سیمین محن
 وز خروش سرکشان، لرزان شود چرخ کهن
 گه سر جنگاوران گردد نگون، ناگه ز تن
 گاه از دست یلان لرزد کمان، بر خویشتن
 همچو ماه مهرگان^{۱۲} آرد به بُستان، تاختن
 منعطف سازی عِنان، بر^{۱۴} بادپای پیلتن
 کز نهیب پنجه شهباز، افواج زغن
 همچو از باد خزان در باغ، برگ نارون

^۴ "رَوْحَه": (بر و زن "روضه") کلمه عربی و در معنای "یک بوی خوش" - اسم مرّه از "رَوْح"، که در معنای "بوی خوش" است

^۵ "هیئت": کلمه عربی و در اینجا در معنای "شکل"

^۶ "پور پشنگ": نظر به داستانهای شهنامه فردوسی، "پور پشنگ" مراد از "افرسیاب" است، چون پدر وی "پشنگ" یا "پشن" نام داشته است.

^۷ "سُگان": (به ضم اول و فتح و تشدید دوم) کلمه عربی و جمع مکسر کلمه عربی "ساکن"

^۸ "حکام": جمع مکسر کلمه عربی "حاکم"

^۹ "بنات‌النعش": اصطلاح نجوم قدیم و مراد از هفت ستاره در قطب شمالی

^{۱۰} "اَپَرَن": (به فتح‌تین) مراد از ستاره "پروین" است.

^{۱۱} "مرکبان": مراد است، از "ستوران" یا "اسپها"

^{۱۲} "ماه مهرگان" مراد از "فصل خزان" است

^{۱۳} "قتال" مراد از "جنگ" و "کارزار" است

^{۱۴} "بادپای پیلتن" مراد از "اسب تنومند و سریع‌السير" است

تا بُود از دولت و اقبال، در گیتی، نشان تا رَوَد از انجم و افلاک، در دوران سخن
توسن بخت تو با افلاک، بادا همعنان
اختر قدر تو با برجیس، بادا ^{۱۵}مُقْتَرَن

^{۱۵} "مُقْتَرَن": (بر و زن "معتبر" و "محتشم") اسم مفعول مصدر "اقتران" (باب "افتعال")، اصطلاح نجومی و در معنای "قریب شده"